أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمدلله نحمده ونستعينه و نستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا، انه من يهدی الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادیَ له، وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله.

اما بعد، در درس دوم سیرت نبوی مطهره ای عهد مدنی هستیم. و در درس گذشته در باره ای هجرت رسول الله (ص) به مدینه ای منوره صحبت نمودیم، و اینکه چطور امت را تقریباً از هیچ اساس گذاشتند. دولت مدینه ای منوره قبل از رسول الله (ص) جز از دو قبیله ای کوچکی در جزیره ای عربی ممثل چیزی دیگری نبود. و مطلقاً با دول بزرگ در عالم و موازین بزرگ عالمی هیچ مقایسه نمی شد. و با وجود آن رسول الله (ص) دولتی قوی را اساس گذاشتند که نه تنها در قدم با قوت های عالمی موجود در آن زمان ایستاده شد و لاکن بر آنها تفوق نمود طوریکه در دروس و حلقات آینده بیان آن خواهد آمد انشاءالله. آن طرح هائیکه رسول الله (ص) بر آن سیر نمودند و بر آن اساس دولت اسلامی را گذاشتند باید با عنایت و توجه خاص تدریس شود طوریکه در درس سابق ذکر نمودیم. از این طرح ها در درس گذشته ایمان جازم و یقینی به رب العالمین سبحانه و تعالی و قدرت اش، و حکمت اش، و علم اش سبحانه و تعالی، و همه چیز را در احاطه ای خود داشتن است، و نصرت دادن اش به مسلمانان و تأیید نمودن اقامت این امت است اگر مسلمانان به آن مرتبط و پیوسته باشند. این موضوع در منتهای اهمیت است و اساس اصلی از اساس های است که امت اسلامی بالای آن بناء می شود. اساس دوم در غایت اهمیت است و آن ایمان جازم و کامل به این است که هرچه را که رسول الله (ص) آورده اند، آورده اند چون ایشان از نزد رب العالمین سبحانه و

تعالی فرستاده شده اند. پس هر چه را که گفته اند و هر چه را که شرع نموده اند (ص) از قرأن کریم و سنت مطهره است که نزد ما مصدر تشریع اسلام می شود.

موضوع سوم در غایت اهمیت است، اصل سوم، ایمان جازم و کامل به بعث روز قیامت و به حساب است، و به اینکه الله عز و جل بر اعمال و قلوب ما مطلع است. و برای ما جنت را جزای خیر خواهد داد اگر عمل صالح کنیم، و ما را در دوزخ جزا خواهد داد اگر غیر آن را کنیم. و همچنان در باره ای نقش مسجد در بنای اجتماع مسلمانان صحبت کردیم، و تنوع آن نقش، چه در حفاظت نمودن ایمان، و چه در ارتباط و تراحم بین مسلمانان، و چه در از بین بردن فرق ها بین حکام و محکومین (یعنی حاکمان و حکم شوندگان)، و بین اغنیاء و فقراء، و در باره ای غیر از آن از امور بسیار مهم در نقش مسجد صحبت نمودیم.

و همچنان مشارکت رسول الله (ص)، قائد مسلمانان با مردم خود در تمام اموری که در حیات شان است، مانند بنای مسجد و غیر آن از اموری که آن را در درس سابق تفصیل نمودیم. و درس گذشته را در وصول نمودن نکته ای انتها دادیم که در غایت اهمیت است. و آن موقف رسول الله (ص) در تعامل نمودن با قبائل مختلف موجود در مدینه ای منوره یا خارج از مدینه ای منوره بود که با مسلمانان ارتباطات مستقیم داشتند. و ذکر کردیم که می توانیم این طوائف را به سه مجموعه های بزرگ جمع نمائیم، مجموعه ای مسلمانان با تمام انواع آن، و مجموعه ای مشرکان و مجموعه ای یهود.

تعامل رسول الله (ص) با مسلمانان در داخل و خارج مدینه ای منوره

ببینیم که چطور رسول الله (ص) با این طوائف تعامل نمودند. اولاً مجموعه ای مسلمانان، و آن مهم ترین مجموعه بود نزد رسول الله (ص). آن رشته ای عصبی دولت اسلامی بود. و عمارت یا ساختمان بزرگ امت اسلامی را بالای شانه های خود حمل خواهند کرد. طائفه ای اول مسلمانان طائفه ای

أَوس و خَزرَج بودند، انصار. و آنها اهل اصلی مدینه بودند، مردمانی که رسول الله (ص) و مهاجرین (رض) را در مدینه ای منوره مهمان نمودند، و قربانی های بسیار بزرگ را برای مأوا دادن و پناه دادن مسلمانان پیش کردند، با وجود تمام مخاطره ها و مشاکلی که انصار در نتیجه ای این عمل عظیم با آن مقابل شدند.

انصار در مدینه ای منوره عبارت بودند از دو طائفه ای بزرگ، أَوس و خَزرَج. از بزرگترین قبیله های عربی در آنوقت. طبعاً قبیله ای خَزرَج تقریباً سه چند قبیله ای أَوس بود. لاکن مشکل بزرگی که رسول الله (ص) بآن مواجه شدند این بود که ارتباط بین دو قبیله قبل از اسلام در منتهای نا خوشی و منتهای خشونت بود. آثار خون ریزی ها از شمشیر های شان هنوز خشك نشده بود. جنگی که بین أوس و خزرج به پا شده بود در تاریخ بنام روز بُعاث، جنگ بُعاث مشهور است و تنها دو سال قبل از بیعت عقبه ای اول بود. پس مطلوب رسول الله (ص) این بود تا أوس و خزرج به پیکر واحدی وحدت نمایند، از مدینه ای منوره مدافعه نمایند و مشاکل مدینه ای منوره را حل نمایند، و با رسول الله (ص) یکجا ایستاد شوند، أوسی در پهلوی خزرجی ایستاد شود و از هیچ انتقامی که بین برادران شان از قبیله ای دیگر موجود بود تذکر ندهند. این کار مشکلی بود، خصوصاً در چنین محیط قبیلوی عربی قدیمی. رسول (ص) در الفت دادن قلب های انصار به صدق ایمان شان بسیار زیاد اعتماد نمودند. أوس و خزرج را جمع نمودند و آنها را به یاد الله عز و جل انداختند، و برایشان واضح نمودند که ارتباط دهنده ای اصلی بین مسلمانان در این دین جدیدی که به آن مبعوث شده اند (ص) رباط عقیده است. به هر رباط غیر از این رباط مطلقاً دیده نمی شود. طوریکه در درس گذشته کلام زیبای رسول الله (ص) را ذکر نمودیم که گفتند: ''أيُّ ديارِ أهلِنا أقرَبُ؟'' خانه های که از اهل ما نزدیك تر است؟ در باره ای خانه های اهل ایشان از أوس و خَزرَج می پرسند. رسول الله (ص) از قریش بودند، از أوس و خزرج بسیار زیاد دور بودند. میدانید که قریش عدنانی بودند و أوس و خزرج قحطانی. اگر

رسول الله (ص) در حالیکه از قریش بودند، تعبیر می کردند که أوس و خزرج اهل ایشان بودند، پس چه رسد به أوس و خزرج که هر دو از فرع واحدی بنام بنی قَیله از قحطانی ها بودند. پس رسول الله (ص) به این رگ حساس میزدند و با صدق ایمان أوس و خزرج، قلب هایشان به یك دیگر نزدیك شد، سبحان الله.

اسلام تکوین انسان را تماماً تماماً تغییر می دهد و آن را به قوانین آسمان بلند می کند. تمام قوانین وضعی مادی دنیا را ترك می دهد، تا بعد از آن به قوانین بلند آسمانی ارتفاع نماید. أوس و خزرج تمام انتقام جوئی های قدیمی را فراموش کردند و با همدیگر با رسول الله (ص) وحدت نمودند. پس این طرح اولی بود که رسول الله (ص) آن را انجام دادند. حتی قبل از طرح (مؤاخاة) یعنی برادری بین مهاجرین و انصار، مردم قصه ای مؤاخاة یا برادری را می دانند، ولی نمیدانند که قبل از اینکه بین ایشان و مهاجرین (مؤاخاة) برادری نمایند رسول الله (ص) اول بین أوس و خزرج وحدت را به میان آوردند تا اساس متین را برای بنای امت اسلامی وضع نمایند.

بعد از آن چیزی مهم دیگری می آید و آن قصه ای مهاجرین است. پس طائفه ای اولی که رسول الله (ص) با ایشان تعامل نمودند أوس و خزرج بودند، بر اساس دین بین شان وحدت را آوردند. طائفه ای دوم طائفه ای مهاجرین از مکه به مدینه هستند. وضع اقتصادی آنها در منتهای خطر بود. اکثر یا تمام پول و دارائی خود را ترك نمودند، ملك خود ترك کردند. اهل و عشیره ای خو را ترك نمودند، و خاطرات خود را ترك نمودند، تمام چیز را ترك نمودند و به مملکت تماماً جدیدی انتقال کردند. بسیار زیاد از کسانی که هجرت کرده بودند قبل از آن مدینه ای منوره را مطلقاً ندیده بودند. بار اول بود که از مکه به مدینه خارج شده بودند. و تصور کنید که کسی تمام زندگی خود را ترك می کند، کار خود را ترك می کند و تجارت خود را ترك می کند و به زندگی ای جدیدی انتقال می کند و هیچ چیز هم ندارد، و به سر زمین جدیدی میرود که به نسبت او نا آشنا است. و نزد شاخه ای از قبائل انتقال

نموده است که به هیچ صله ای با او ارتباطی ندارد. و همه ای آن بر اضافه ای این که مدینه ای منوره از فقر می رنجید. انصار در اصل حالت شان فقیرانه بود. ما فکر می کنیم که انصار اغنیاء بودند، لاکن آن بخاطر کثرت عطا نمودن شان بود. ایثاری که انصار از آن متمایز بودند رنگ اغنیا را برایشان داده بود. لاکن عموم انصار فقراء بودند. تعداد کم آنها از اغنیاء بودند.

خوب پس چگونه مجموعه ای از فقرای مهاجرین را که همه چیز خود را پشت سر گذاشته اند بیاورم تا مدینه ای منوره بار سنگین مسؤلیت مأوا دادن این مجموعه ای از بشر را به عهده بگیرند؟ آنها نزدیك است که نفقه ای خود شان را کرده نتوانند، پس چگونه به غیر از خود نفقه کنند؟ چطور رسول الله (ص) این مشکل بزرگ را حل نمایند؟ مشکل بزرگ اقتصادی را که مدینه ای منوره بخاطر آمدن مهاجرین به آن مواجه شده است؟ پس این قضیه در غایت اهمیت است. حالت نفسی مهاجرین بسیار وخیم بود. کسی که تمام چیز خود را ترك کند و به مدینه ای منوره نقل کند احتیاج به چیزی دارد که خاطرش با آن کمی راحت شود. رسول الله (ص) این بحران را با منتهای حکمت احتوا نمودند. و طبعاً طوریکه در درس سابق ذکر نمودیم این بر منهج ربانی الهی بود. الله عز و جل قرآنی را در این امور نازل فرمود و به رسول الله (ص) برای افعالی و اعمالی وحی فرستاد. پس ایشان (ص) آن را عملی نمودند و مسلمانان در پیکر بسیار زیبا و بسیار لطیف و قوی وحدت نمودند. الله عز و جل در کتاب کریم خود فرمود تا قیمت مهاجرین را بلند نماید، توجه کنید وقتیکه انسان از ملکی به ملك دیگری هجرت می کند به چیزی از ذلت و پستی و ضعف احساس می کند. احتیاج دارد که کسی برایش بگوید نه، تو پست و ذلیل نیستی، تو ضعیف نیستی. تو قوی هستی، و بخاطر قوت ات ملك ات را ترك نمودی و هر چیز را ترك نمودی. و ممکن تمام چیز هایت همرایت می بود اگر به این دین جدید ایمان نمی آوردی. پس تو انسان مُعَظَّم و مکرم و مقدم بر غیر ات هستی.

چنین طور نمود الله عز و جل در کتاب کریم خود. آیاتی را نازل فرمرد که قدر مهاجرین را بلند برد تا مهاجر در مهاجرت خود افتخار کند و انصار به این افتخار کند که او مهاجری را مأوا داده است. به کلام رب العالمین سبحانه و تعالی در کتاب کریم اش ببینید، فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللهِ وَاللهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ} آنانکه هجرت کردند و بیرون کرده شدند از خانه های خویش و رنجانیده شدند در راه من و جنگ کردند و کشته شدند البته دور کنم از ایشان گناهان ایشان را و البته در آرم ایشان را در باغ هائی که میرود زیر آن جوی ها پاداشی از نزد خدا و خدا نزد اوست پاداش نیک. (آل عمران: ١٩٥). و رب ما سبحانه و تعالی می فرماید: وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللهُ رِزْقًا حَسَنًا} و آنانکه هجرت کردند در راه خدا پس کشته شدند یا بمردند هر آئینه روزی دهد ایشان را خدا روزی نیک (الحج: ٥٨). و می فرماید: الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ} و آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد نمودند در راه خدا با اموال خویش و جان های خویش بزرگ تر اند در مرتبه نزد خدا و این جماعت ایشانند مطلب یابان (التوبة: ٢٠) تا به آخر آیات.

این آیات و غیر آن معنویات مهاجرین را بسیار زیاد بالا برد. موضوع هجرت به چیزی تبدیل شد که به افتخار کردن دعوت می دهد. نه تنها آن بلکه برای انصار هم سر آغازی بود، بلکه الله عز و جل در سوره ای الحَشر فرمود: لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ} آن فقیران هجرت کننده آنانکه بیرون کرده شدند ایشان از خانه های ایشان و اموال ایشان می طلبند نعمت را از پروردگار خویش و خوشنودی را و نصرت میدهند خدا و پیغمبر را این جماعت ایشانند صادقان (الحشر: ٨) اینها مهاجرین هستند، بعداً می فرماید: وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلاَ يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً

مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ (فقر، وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ) وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ} و نیز آنان راست که جای گرفتند بدار الاسلام و جای پیدا کردند در ایمان پیش از مهاجران دوست می دارند هر که هجرت میکند بسوی ایشان و نه می یابند در خاطر خود دغدغه از طرف آنچه داده شد مهاجران را و دیگران را اختیار می کنند بر خویشتن و اگر چه باشد ایشان را احتیاج (فقر، اگر چه باشد ایشان را احتیاج) و هر که نگاهداشته شد از حرص نفس خویش پس آنجماعت ایشانند رستگاران. (الحشر:۹)

پس مهاجران در هجرت سبقت جستند و انصار در نصرت سبقت جستند، رضي الله عنهم اجمعين. این امر موجود نیست مگر در منهج اسلامی. و حال پناهندگان را در سراسر عالم مختلف ببینید، هر مجموعه ای از پناهندگان در هر ظرفی از ظروف عسکری، سیاسی، اقتصادی یا غیر آن از ظروف، وقتیکه به مملکت دیگری نقل می کنند بار مسؤلیت ثقیلی را بالای مردم آن مملکت می اندازند. پناهندگان خود شان احساس ذلت و پستی و شرم می کنند بخاطریکه ملك خود را و مردم خود را و ممتلکات خود را ترك کرده اند. و دولت میزبان بار مسؤلیت ثقیل اقتصادی و سیاسی و مسؤلیت فشار ها را از اینجا و آنجا احساس می کند. و آن بخاطری است که آنها به رب العالمین مرتبط یا پیوند نیستند. و موضوع در نهایت به ایمان بر می گردد، اصلی که در درس گذشته در باره ای آن بسیار زیاد صحبت نمودیم، و آن از مهمترین اصول بنای امت اسلامی است. بلکه علی الاطلاق آن مهمترین همه اش است. به کلام رب العالمین در سوره ای انفال ببینید:{وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ} و آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد نمودند در راه خدا. اینها مهاجرین هستند، بعداً می فرماید: {وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ، و آنانکه جای دادند و نصرت کردند (که هستند؟) أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ} این جماعت ایشانند مومنان به حقیقت ایشان راست آمرزش و روزی نیک (الأنفال: ٧٤).

و لهذا ناممکن است طوریکه در درس گذشته گفتیم که هیچ نوعی از تشریع اسلامی یا قانون اسلامی یا دولت اسلامی را بنا نمائیم، بدون اصولی که در درس گذشته آنها را ذکر کردیم. ایمان به الله و ایمان به رسول و ایمان به بعث و غیر از آن از قواعدی که آن را در درس گذشته تفصیل دادیم. پس اولین چیزی را که رسول الله (ص) کردند با وحی از طرف رب العالمین، این بود که ایشان انصار و مهاجرین را برای قبول کردن مفکوره ای ترك دیار از مکه و انتقال به مدینه ای منوره آماده بسازند. و آن کار سختی بود لاکن به فضل الله قوت ایمان مهاجرین و انصار کفیل آن بود تا این معنا را طوری تطبیق نمایند که رب العالمین سبحانه و تعالی آن را می خواست. پس این محور اولی بود که رسول الله (ص) با آن بحران انتقال مهاجرین را از مکه به مدینه احتوی نمودند.

محور دوم در غایت اهمیت است و آن کفالت سریع برای مهاجرین بود. لازم است این عدد بزرگی که به مدینه ای منوره داخل شده اند بصورت مناسب مأوی یا پناه داده شوند. اولین چیزی را که برای مأوای مهاجرین کردند (ص) کار بسیار عجیب و غیر متکرر در تاریخ بود. رسول (ص) اولین کسی بودند که این کار را شروع نمودند و آن را نخواهیم شنید مگر در امت اسلام، و آن موضوع مؤاخات یا برادری بین مهاجرین و انصار بود، و مفکوره سبحان الله عجیب بود. رسول (ص) مهاجرین و انصار را در خانه ای یکی از انصار جمع نمودند و هر یك از مهاجرین را برادر یکی از انصار ساختند. هر مهاجر را با یکی از انصار. برادری را در هر چیز ساختند. در هر چیز، حتی امر به جائی رسید که آنها را در میراث برادر ساختند. یعنی اگر مهاجری فوت کند انصاری وارث اش می باشد و بر عکس آن. و طبعاً بعداً این حکم منسوخ شد و برادری در هر چیز شد جز میراث. لاکن در اول امر برادری تماماً حقیقی بود.

از قصه های مؤاخات یا برادری

و بعداً از این امر در حیات شان تطبیقات عملی زیادی موجود بود. و از مشهور ترین قصه های آن که در این موضوع روایت شده است چیزی است که بین سعد بن ربیع (رض) که از بزرگان انصار (رض) و از شهدای اُحد بود طوریکه در درس های آینده آن را بیان خواهیم نمود انشاءالله، و بین عبدالرحمٰن بن عَوف مهاجر (رض) اتفاق افتاده بود. عبدالرحمٰن بن عَوف در مکه تاجر بود، هر چیز خود را ترك کرده بود و به مدینه ای منوره بدون هیچ چیز آمده بود. و بخاری (رح) از انس بن مالك (رض) روایت می کند که : سعد بن ربیع به عبد الرحمن بن عوف گفت:، و به سند روایت بخاطری تأکید نمودم که این حدیث براستی حدیث بسیار عجیب و غریبی است، لاکن روایت آن صحیح است و آن در بخاری است. سعد بن ربیع به عبدالرحمن گفت: "إِنِّي أَكْثَرُ الأَنْصَارِ مَالاً، فَاقْسِمْ مَالِي نِصْفَيْنِ"[١] من مالدار ترین انصار هستم پس مال ام را به دو قسمت تقسیم کن. تصور کنید. یعنی سعد بن ربیع مرد غنی است . نزد اش پول زیاد است. اگر عبدالرحمٰن بن عَوف را پنج فیصد یا ده فیصد پول و مال خود را بدهد بسیار است. و با آنهم از تجرد (یعنی راست بینی) و انصاف اش، و دوستی اش برای برادرش و شعور کامل اش که او براستی برادر دین اش در راه الله است. او تنها از طرف یك دولتی یا یك قبیله ای دور از او نآمده است، بلکه سبحان الله او براستی حقیقتاً برادرش شد. پس برایش می گوید مال ام را دو نصف کن و بخاطریکه در سخت بودن این موضوع تأکید شود خودت را تخیل کن که چنین کاری را کنی. تخیل کن که یکی از برادران ات در بحران و مشکلات قرار دارد و تو به بانك می روی و غنی هستی و ماشاءالله پول زیاد داری و پول و دارائی ات را بین او و بین خود تقسیم می نمائی. این کار مشکلی است. بعداً چیز مشکل تر از آن، گفت: وَلِي امْرَأَتَانِ، فَانْظُرْ أَعْجَبَهُمَا إِلَيْكَ، فَسَمِّهَا لِي أُطَلِّقْهَا، فَإِذَا انْقَضَتْ عِدَّتُهَا فَتَزَوَّجْهَا. و من دو زن دارم، هر کدام اش را که پسند کردی طلاق می دهم و بعد از اینکه عدت اش کامل شد با او ازدواج کن. سبحان

الله! موضوع بسیار عجیب و غریبی. و طوری هم نبود که با یکی از زنان خود مشاکلی داشته بوده باشد مثلاً، یا چیزی، نه. سبحان الله، ایثار به این درجه؟ لاکن عبدالرحمٰن بن عَوف از نفس نبیل و اصیل بود، برایش گفت: بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَهْلِكَ وَمَالِكَ، أَيْنَ سُوقُكُمْ؟" (۳) الله در اهل ات و مال ات برکت نماید، بازار تان کجاست؟ میخواهد کار کند. میخواهد رزق خود را از کار دست خود پیدا کند و از ثمر جهد خود کسب نماید. در حالیکه او در مکه تاجر مشهوری بود. پس بازار بنو قَيْنُقاع را برایش نشان داد و رفت و تجارت کرد و ماشاء الله پول زیاد بدست آورد طوریکه همه ایتان می دانید.

در قصه مشاهده کنید که برادری واقعاً برادری حقیقی بود. و این برادری تنها بر مأوی دادن در مال و اقتصاد و سکونت برای صحابه و مهاجرین نبود. و لاکن برادری در هر چیز بود. برادر همانطوریکه بالای برادر خود در امور دنیا اطمئنان خود را حاصل می کند، در امور آخرت هم اطمئنان خود را بالایش حاصل می کند. و قصه ای سلمان فارسی (رض) بسیار زیاد مشهور است وقتیکه رسول الله (ص) بین او و بین ابی الدرداء (رض) برادری انداختند. ابو الدرداء از انصار بود. سلمان فارسی اصلاً عرب نبود. از فارس بود (رض). به عمق ارتباط ببینید که بین این دو موجود بود. با وجود اینکه در اصل از یکدیگر بسیار بعید بودند. یکی شان فارسی بود و دیگر شان عربی. سلمان فارسی برای دیدن ابی الدرداء به خانه اش رفت. پس أم الدرداء رضي الله عنها را رَثَّة الهيئة یافت. (یعنی طوریکه به شکل و سر و وضع خود توجه نمی کرد) و روایت در بخاری است. سلمان برایش گفت: ترا چه شده است؟ این کلام قبل از فرض شدن حجاب بالای زنان مسلمان بود. پس سلمان برایش گفت: ترا چه شده است؟ گفت برادر ات ابو الدرداء حاجتی به دنیا ندارد، و در روایتی گفت، او به زنان دنیا حاجتی ندارد، پس ابو الدرداء آمد، پس برایش طعام درست کرد، سلمان برایش گفت بخور، ابوالدرداء برایش گفت من روزه دارم، سلمان گفت من نمی خورم تا تو نخوری، گفت پس میخورم، سلمان فارسی

مشکلی دریافته بود، دریافت که ابوالدرداء تماماً برای عبادت منصرف شده است، روزه و تحجد، و اهل خانه ای خود را ترك کرده است. در داخل خانه ای خود مشکل حقیقی دارد، مشکل خانوادگی. سلمان فارسی (رض) وقت خود را برای اصلاح مشکل برادر خود فارغ نمود. و بعض مفاهیمی را برایش اصلاح نمود که زندگی خود اش و زندگی خانواده اش را به فساد میکشانید. پس برایش گفت بخور، و او را قسم داد که هم روزه بگیرد و هم بخورد، و طبعاً آن روزه ای فرضی نبود، پس روزه ای خود را شکستاند و با سلمان یکجا خورد. وقتیکه شب شد، یعنی اول شب، رفت تا نماز قیام لیل بخواند، عادت نموده است که تمام شب نماز بخواند. پس سلمان برایش گفت بخواب، پس خوابید. بعداً رفت تا نماز قیام لیل بخواند، پس سلمان برایش گفت بخواب، پس وقتیکه آخر شب شد سلمان برایش گفت حالا قیام لیل کن، پس در آخر شب هر دو نماز خواندند. پس سلمان برایش گفت، برای بیست و چهار ساعت خود را فارغ ساخت تا برایش درس تربوی بدهد. گفت: إن لربك عليك حقًّا، وإن لنفسك عليك حقًّا، وإن لأهلك عليك حقًّا"[٤]. وفي روایت ترمذی گفت: "إن لضيفك عليك حقًّا، فأعطِ كل ذي حقٍّ حقَّه"[٥]. رب ات بالایت حق دارد، و وجود ات بالایت حق دارد، و خانواده ات بالایت حق دارد. و در روایت ترمذی مهمان ات بالایت حق دارد، پس هر حقدار را حق اش را عطاء کن.

سیدنا ابو الدرداء (رض) کاملاً قناعت حاصل نکرد و نزد رسول الله (ص) رفت و به ایشان شکایت کرد که او مرا به روزه گرفتن نماند و مرا نگذاشت که در آن شب نماز قیام لیل را بخوانم طوریکه میخواستم، پس رسول الله (ص) بعد از اینکه ابو الدرداء قصه را برایشان گفت فرمودند:

صَدَقَ سلمان. سلمان راست می گوید. یعنی آنچه را که سلمان در باره ای توازنی که باید در

حیات یك مسلمان باشد گفته است حق است و عدل است. مشاهده کنید که سلمان فارسی (رض) فارسی بود و برادر ابوالدرداء شده بود و او عربی انصاری بود. ومشاهده کنید که سلمان

فارسی به خانه ای ابی الدرداء داخل می شد و خانم اش را داخل حدود اسلام مخاطب می شد. و مشاکلی را که بین او و بین ابی الدرداء (رض) بود حل می کرد.

و همچنان در چیزی تکلف نمی کرد و لاکن از طعام خانه میآورد و سلمان همرایش می خورد و با او در همان خانه می خوابید. مشاهده می کنیم که همراه برادر خود سلمان گوارا و نرم بود باوجود اینکه به حرف سلمان قانع نبود، بخاطریکه او در خانه اش مهمان بود. تمام این همه امور ثابت می سازد که برادری ایکه بین این دو بود برادری حقیقی بود. تنها کلامی بر روی کاغذ نوشته نشده بود. براستی همه برادر یکدیگر بودند. و چقدر عالی خواهد بود که ما این نعمت مؤخات یا برادری را بین یکدیگر خود تجربه نمائیم. زندگی اخوت حقیقی را، طوریکه صحابه آن را درك کرده بودند. کسانی که امت اسلامی بالای شانه های شان بنا شده بود.

باور کنید بغیر از این اخوت امت ابداً قیام نخواهد کرد. پس اولین کاری را که رسول الله (ص) در قضیه ای احاطه نمودن بحران مهاجرین کردند این بود که ایشان أجر و ثواب مهاجرین را عظیم قرار دادند و روحیه ای مهاجرین را و همزمان روحیه ای انصار را آماده ساختند تا موضوع هجرت و موضوع نصرت را قبول کنند. چیز دوم مؤاخات یا برادری بود، کفالت کردن سریع مهاجرین، طوریکه هر انصاری کفالت مهاجری را کرد تا بحران بزودی حل شود. و همزمان کمیت بزرگی از سخنرانی ها را هم برایشان می کردند که به اخوت و برادری تشویق میکرد و اجر و ثواب أُخوت را نزد الله بلند می برد. می گفتند (ص) لاَ يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ"[٧] هیچ کدام تان مؤمن نمی شوید تا آنچه را که برای خود می پسندید برای برادر تان نپسندید.

ببینید که موضوع را به ایمان ارتباط می دهند. اصل اولی که در باره ای آن صحبت نمودیم، ایمان به الله عز و جل. این حدیث در بخاری است. بلکه در روایت مسلم از ابی هُرَیره گفتند: لاَ تَدْخُلُون الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، وَلاَ تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَوَلاَ أَدُلُّكُمْ عَلَى شَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحَابَبْتُمْ، أَفْشُوا السَّلاَمَ بَيْنَكُمْ"[٨]

به جنت داخل نخواهید شد تا ایمان نه آورید، و ایمان نخواهید آورد تا با یکدیگر محبت نکنید، آیا به چیزی شما را خبر ندهم که اگر آن را کنید محبت کرده اید، سلام دادن را بین تان إفشاء کنید (یعنی منتشر کنید). و از این سلسله ردیف احادیث بسیار زیادی است که درجه ای أُخُوَت را نزد الله بلند می برد. و از اینرو کسی که می پرداخت و پرداخته می شد مهاجری و انصاری بود، و این دو طائفه آن کار ها را می کردند، و از نزد الله عز و جل امید أجر و ثواب را برای أخوت در راه الله داشتند. پس قیمت برادری در قلوب شان بسیار زیاد بلند رفت. و در نتیجه در آن أثر فعال و حقیقی و واقعی در حیات شان بود.

لاکن با وجود اینکه، این مؤاخات را بوجود آوردند (ص) و قیمت أخوت را بلند نمودند، و نزدیك نمودن امور را بین مسلمانان بر اینکه برایشان در نتیجه ای این اعمال عظیمی را که انجام می دهند، أجر و ثواب و جنت خواهد بود، جز اینکه در این رأی بودند که آن برای تثبیت دعائم یا تکیه گاه أخوت در دولت اسلامی کافی نخواهد بود. ما دولت اسلامی حقیقی بنا خواهیم کرد. دولتی که به تحدی ها (یعنی چلنج ها یا اعتراضات) خطر ناکی مواجه خواهد بود. ابداً راست نمی آید که موضوع به نفس رها گذاشته شود. من میخواهم، من نمی خواهم، من دوست دارم، من دوست ندارم، نه. باید قوانین و دساتیر مکتوبه (یعنی نوشته شده) وضع گردد. پس آنچه را که به میثاق معروف شد وضع نمودند. دستور، قانون، آن قانون را نوشته کردند، قانون بسیار مشهور است. و در بیشتر از یك روایت در روایات سیرت مؤثق موجود است.

و در آن توضیح کامل در باره ای رابطه بین مهاجرین و انصار بود. و قانونی شد که در هر دولتی از دول عالم تطبیق می شود و ملزم به جمیع اطراف بود.

چهارم میثاق الدولة الإسلاميّة

پس چه بود آن میثاق (یعنی عهد و پیمانی) که وضع نمودند (ص)؟ در این میثاق بنودی زیادی وجود دارد. بخاطر کمی وقت بطور خلاصه بر بعضی از آنها مرور می نمائیم. اولاً آنها امت واحد هستند و آن ذوب کننده ای تمام فرق ها بین عموم مسلمانان است. مهاجران و انصار امت واحد هستند. نقطه ای دوم، طبعاً نقطه ای اول فهمیده شد، در باره ای آن بیشتر از یکبار صحبت نمودیم. نقطه ای دوم بسیار مهم است، و به آن توجه کنید. میگویند (ص): أن المهاجرين من قريش يتعاقَلون بينهم. یعنی مهاجرین بین خود دیه ای خود را بپردازند. به این معنا که اگر یکی از مهاجرین کسی را قتل کند مهاجرین جمع شوند تا دیه ای مقتول را بپردازند، به خانواده ای مقتول طبعاً. و همچنین در میثاق می گویند: وهم يَفدون عانيهم بالمعروف و القسط بين المؤمنين. یعنی اگر کسی از مهاجرین اسیر گرفته می شود، مهاجرین یکجا جمع شوند تا فدیه ای کسی را که اسیر گرفته شده است بپردازند تا از اسارت آزاد شود. وكل قبيلة من الأنصار يتعاقلون معاقلهم الأولى، وكل طائفة منها تفدي عانيها بالمعروف والقسط بينهم. معنای این کلام چه است؟ یعنی رسول الله (ص) اهل مدینه ای منوره را در این وقت، مجتمع مسلمانان را به اساس قبیله به چندین طوائف تقسیم نمودند. مهاجرین که یکجا آمده اند همه ایشان از قریش هستند، این مجموعه یکجا میشوند تا فدیه ای (عاني؟) یعنی اسیر خود را بدهند و دیه ای خون را بپردازند. و همینطور تمام قبائل انصار، أوس برای خود شان، و خَزرَج برای خود شان، و ممکن أوس به شاخه های بیشتری تقسیم شود و خَزرَج به شاخه های بیشتر تقسیم شود، گفتند: على مَعَاقلهم الأولى"، طوریکه قبل از دخول اسلام در مدینه ای منوره می کردند. این کار برای چه؟ مؤاخات یا برادری به تنهائی دیه ها و فدیه های اسیران را پرداخته نمی تواند. توجه کنید که در این وقت مسلمانان بیت المالی ندارند. دولت بسیار فقیریست، در آن ثروات وجود ندارد. پس لازم است مسلمانان امور خود را خود شان خلاص کنند. مؤاخات به تنهائی این را کرده نمی تواند. من مؤاخی هستم، انصاری با یکی از مهاجرین مؤاخی است (یعنی بین شان برادری انداخته شده است) اگر بالایش صد شتر دیه گذاشته شود آن را داده نمی تواند. پس قوم باید برای پرداخت

آن جمع شوند. پس بر چه جمع شوند؟ به اساس قبیله جمع شوند. با اینکه اسلام سبحان الله از قبیله گرائی کراهیت دارد، و لاکن در امور معینی در داخل اسلام برایش جای می دهد. یعنی آن را بکلی رد نمی کند و لاکن این رابطه را گسترش می دهد تا برای اسلام و مسلمانان در چهار چوب اسلام و شریعت خدمت کند. تا از آن در امور ترحم و دلسوزی، در امور برادری، در امور تعاون علی البر و تقوی بین مسلمانان، آزاد ساختن اسیر، پرداختن دیه ای خانواده ای مقتول، مساعدت در امور مختلف مجتمع برای روابط رحم که بین قبیله وجود دارد استفاده شود. پس هر کس مواظب این می باشد تا مشکل برادر خود را حل کند. و آن را قانونی ساختند که نوشته شود. یعنی این کلام را در میثاق نوشتند. پس اگر فردی از هر قبیله در مشکلی واقع می شد افراد دُور قبیله با او مساعدت می کردند. هیچ تبعیضی از افراد قبیله بالای دیگری وجود نداشت، نه. این قانون دولت بود که توسط آن رفتار می شد. و این قانون ابداً راست نمی آید که تطبیق شود، تا وقتیکه معانی اخوتی که در باره ای آن قبلاً صحبت نمودیم راسخ و استوار نباشد. از اینخاطر تشریع اسلام را نمی توانیم جزء آن را بگیریم و جزء آن را فراموش کنیم. ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً (البقره: ۲۰۸). هر جزئیتی موضوع معینی و نقطه ای معینی را تکمیل میکند، و در نهایت این شریعت متکامل برای اداره ای دنیا و اداره ای دین مناسب است.

پس رسول الله (ص) به مبداء و اصل قبیلوی وفق نمودند و لاکن تنها در این حدود. و مبداء قبیلوی در فقه اسلام قابل قبول است و لاکن در چهار چوب شرع طوریکه ذکر نمودیم. یعنی مثلاً اگر در حُرمات دولتی از دول اسلام و مسلمانان تعدی صورت بگیرد، شرع بر مردم در داخل خلافت بزرگ اسلامی فرض می کند که برای مدافعه از خود في سبیل الله جنگ کنند. اگر مردم قطر واحدی نتوانستند از خود مدافعه کنند به غیر از خود احتیاج پیدا می کنند. پس بعد از آن نزدیك ترین آنها می آیند و با ایشان مساعدت می کنند. لاکن قتال بالای مردم مغرب فرض نمی شود اگر مملکتی از

ممالك مشرق اشغال شود، و مردم مشرق توانائی از بین بردن بحرانی را داشته باشند که در آن قرار دارند. پس اسلام این وضع را قبول می کند. و در امور دیگری هم آن را قبول می کند مانند زکات مثلاً، زکات از یك مملکت به مملکت دیگر خارج نمی شود، از قطر واحدی زکات به قطر دیگر خارج نمی شود تا برای اهل آن قطر کافی باشد، دقیقاً همانطوری که اسلام در ایام قبیلوی می کرد. حالا هم سبحان الله در تمام دول با همان منهج واحد رفتار می کند که تا به روز قیامت کافی است. پس این نقطه ای میثاق در غایت اهمیت است.

خوب فرض کنید که قبیله ای از قبائل به درجه ای فقیر بود که نمی توانست فدیه یا دیه را بپردازد. رسول (ص) آن را در میثاق واضح می سازند و می گویند: وأن المؤمنين لا يتركون مُفرَحًا بينهم، و مؤمنان مُفرَحی را نمی گذارند، مُفرَح (یعنی مدیون) کسی که دَین اش زیاد است و ایال اش زیاد است و مشکلات اش زیاد است، لا يتركون مُفرَحًا بينهم أن يعطوه بالمعروف في فداء أو عَقْل. فرض کنید که در قبیله ای هیچ کسی از مسلمانان توان پرداختن را ندارد. بالایش دیه است یا بالایش فدیه است و نمی تواند آن را بپردازد. اینجا تمام مسلمانان باید جمع شوند، تمام مؤمنان، نه تنها قبیله ای از قبایل و نه تنها مهاجرین و نه انصار. مجتمع متماسك (یعنی منسجم و بسته).

نقطه ای بعدی آن بسیار زیاد زیباست، و أن المؤمنين المتقين على من بغى منهم دسيعةَ ظلمٍ أو إثمٍ أو عدوان أو فسادٍ بين المؤمنين. دسیعه یعنی عظیم و بزرگ، یعنی مؤمنان جمع شوند علیه کسی از ایشان که بغاوت میکند یا طلب ظلم می کند یا إثم (یعنی ستمگری و بیرحمی) را احداث می کند.

یا بین مؤمنین دشمنی وتجاوز و فساد می کند. بعداً می گویند: وأن أَيدِيَهُم عليه جميعًا، ولو كان ابن أحد منهم، سبحانه الله، تمام مسلمان جمع شوند علیه کسی که ظلمی یا گناهی یا دشمنی یا فسادی را بین مؤمنین مرتکب می شود به صرف نظر از قبیله. حتی اگر برادرم از پدر و مادرم باشد اگر ظلم یا

إثم یا عدوان را مرتکب شود، پس من در ظلم اش و عدوانش علیه او هستم نه همراه اش.و این قانون هم نوشته شده و در دولت اسلامی تطبیق می شد.

ولا یقتل مؤمنٌ مؤمنًا في کافر، این هم نقطه ای از نقاط میثاق است که در غایت جدیت و اهمیت است. میگویند: ولا یقتل مؤمنٌ مؤمنًا في کافر، ولا ینصر کافرًا علی مؤمن. و مؤمنی مؤمنی رابرای کافر نکشد، و نه کافری را بر مؤمن نصر بدهد. توجه کنید، دولت اسلامی در این وقت با قبائل مختلفی از قبائل مشرکین چه در داخل مدینه ای منوره، و چه در بین قریش یا در جزیره ای عربی به صفت عام، در مبارزه ها و نبرد های گوناگون خواهد بود. اگر کسی از این قبائل به اسلام داخل شود و برادرش به اسلام داخل نشود، اگر بین دولت مسلمانان و قبیله ای کافر جنگ واقع شود، و بعضی افراد قبیله ای کافر به قتل برسد، وضع چطور خواهد بود؟ در وجود برادر مسلمان عواطف اخوت و برادری و نسب و خون برای برادر کافر اش که به قتل رسیده است تحرك خواهد کرد، پس از برادر مسلمانش که او را به قتل رسانید انتقام خواهد گرفت. از این خاطر این قانونِ در غایت اهمیت می آید قبل از اینکه قتال بالای مسلمانان فرض گردد. در میثاق گفتند (ص): ولا یَقتل مؤمنٌ مؤمنًا في کافر، امکان دارد که بعضی مؤمنان کفار را در معرکه های که بین شان بعد از آن در مدینه ای منوره و اطراف آن واقع خواهد شود به قتل برسانند. پس وضع در آن ساعت چگونه خواهد بود؟ در آن ساعت شریعت می گوید: لا یَقتُل مؤمن مؤمنًا في کافر، و طبعاً مفهوم از سیاق کلام این است که مؤمنی بدون کدام وجه حق یا إثم یا ظلم هیچ کافری را قتل کرده نمی تواند، و لاکن مقصود این است که در داخل جنگ های اسلامی که بعد از آن واقع خواهد شد مؤمنی مؤمنی را بالای کافر نکشد.

در میثاق طبعاً بنود بسیار زیاد دیگر هم موجود است و لاکن وقت اجازه نمی دهد. و لاکن برایم دارای اهمیت بسیار زیاد است تا بند اخیر این میثاق عظیم را ذکر کنم. گفتند (ص) وإنکم مَهما اختلفتم فیه من شيء، فإن مردَّه إلی الله ، وإلی محمدٍ (ص). و شما هرگاهی که بر چیزی در آن اختلاف

نمودید، پس (مرده) ذمه اش نزد الله عز و جل و محمد است. شریعت اسلام، کتاب و سنت. مصدر اصلی برای تشریع در دولت اسلامی کتاب و سنت است.

پس این بود میثاقی که رسول الله (ص) برای تنظیم ارتباط بین مهاجرین و انصار آن را وضع نموده بودند تا بحران مهاجرین را احاطه نمایند و برای تعداد بزرگی از مهاجرینی که به مدینه ای منوره آمده بودند طرح های منظم را وضع نمودند طوریکه دیدیم. چیز اول عظیم شمردن اجر مهاجرین و آمادگی روانی برای مهاجرین و انصار. کفالت سریع برای مهاجرین از طریق مؤاخات یا برادری، بلند بردن اخوت، میثاق یا دستور یا قانونی را که وضع نمودند که علقه و ارتباط را بین مهاجرین و انصار توضیح می کند، بعداً کفالت طویل المدت.

کفالت طویل المدت برای مهاجرین

بعداً کفالت طویل المدت برای مهاجرین بود. نمی خواهم تمام عُمر از برادر انصاری خود هدیه بگیرم یا عطاء بگیرم یا مسکن بگیرم. میخواهم خودم کار کنم و در مجتمع فعال باشم. انصار رضی الله عنهم نزد رسول (ص) رفتند و به ایشان گفتند: یا رسولَ اللهِ إقسِم بَينَنا و بينَ المهاجرين النّخيلَ. یا رسول الله در ختان خرما را بین ما و بین مهاجرین تقسیم کنید. انصار درختان خرما زیاد دارند، پس گفتند آنها را بین ما و بین شان تقسیم کنید. ثروت را تقسیم کنید. رسول الله (ص) گفتند نه، رسول الله (ص) واقع بین بودند. نمی خواستند که انصار مبلغ های بزرگ را بپردازند و بعد از آن پشیمان شوند. گفتند (ص) نه، پس انصار گفتند که میخواهند به مهاجرین فرصت بدهند تا در داخل مجتمع جدید اسلامی نمو کنند. پس انصار به مهاجرین گفتند: تكفونا المئونة ونُشرككم في الثمرة. یعنی در کار آن با ما کمك کنید و در ثمر آن شما را شریك خواهیم نمود. پس مهاجرین گفتند: اللهمّ نعم. یعنی بلی، آن ممکن است. پس مهاجرین در زمین انصار به کار شروع کردند و حاصلات را بین خود تقسیم می

کردند. و با آن مهاجرین در داخل دولت اسلامی فعال شدند. و تنها در اردوگاه های پناهندگان در خیمه ها بار دوش دولت میزبان نبودند، لاکن عنصر فعال در داخل مجتمع شدند.

و بعداً محور اخیر در تثبیت نمودن ارکان دولت اسلامی به دور ترین فرقه ها یا طوائف آن آمد. قانون اخیر یا تشریع اخیر آمد، و آن دادن تمام آزادی ها برای مهاجرین در ملك بود، مثل همه چیزی را که انصار در مملکت کرده می توانند. یعنی آزادی تَمَلُّك یا مالك بودن، آزادی ازدواج، آزادی داخل شدن در مجالس شوری، آزادی بدست گرفتن قیادت لشکر بلکه آزادی قیادت خود دولت. توجه کنید که رسول الله (ص) از مهاجرین هستند، و خلیفه ای ایشان از مهاجرین است، و خلیفه ای خلیفه ای ایشان از مهاجرین است. و همینطور برای مدت بسیار زیادی، بلکه ما نمیدانیم که خلافت اسلامی را ابداً انصاری بدست گرفته باشد سبحان الله، این امر راسخ ماند و تمام صلاحیت را اهل مملکت برایشان داد و از عنصر اصلی اهل مملکت شدند و بطور طبیعی در مجتمع مسلمانان منحل شدند. یعنی بعد از چند ماه یا چند سال، خلاص بین مهاجرین و انصار فرقی نماند. هردو به مدینه ای منوره دولت اول اسلامی ارتباط می گیرند. و آن در منتهای افسون و دلربائی است. و آن دولت اسلامی را قوت و ثبات بخشید. و هر کدام از مدینه دفاع می کند بخاطریکه آن ملك شان است، و آن موطن اصلی شان است که حالا در آن زندگی می کنند. و خلاص قصه ای مملکتی را که قبلاً از آن آمده بودند فراموش کردند. و بسیار تعدادی از مهاجرین بلکه اکثر شان در مدینه ای منوره باقی ماندند، حتی بعد از فتح مکه. حتی بعد از عودت به دیار شان که قبل از آن از نزد شان سلب شده بود، در مدینه ای منوره زندگی خور را ادامه دادند بعد از اینکه مدینه دولت شان شد.

مفکوره ای این کلام در موقعیت معاصر ما تطبیقات زیادی دارد. و ما دیدیم سبحان الله که امریکا همین طرز را اختیار کرد. مثل اینکه تاریخ اسلامی را خوانده باشند. اگر به تاریخ امریکا مراجعه کنید، سبحان الله در آن چیز عجیبی را می یابید، در می یابید که تعداد نفوس امریکا در اواخر قرن هژدهم

پنج ملیون نفر بود. حالا سبحان الله بعد از دو صد سال تعداد شان بیشتر از سه صد ملیون است. و دارای قدرت بسیار بزرگ و زور، و دارای قوای دریائی و لشکر و مخابرات و فابریکه ها است، دولت بسیار بزرگ، چرا؟ اگر در آن غور نمائید می بینید سبحان الله که امریکا دو کار را کرد که رسول الله (ص) آن را چهارده صد سال قبل نموده بودند. چه کرد امریکا؟ اولاً بین افراد خود وحدت را آورد، طوریکه رسول الله (ص) بین أوس و خَزرَج وحدت را آوردند و بعداً انصار را با مهاجرین وحدت دادند، و آنها را پیکر واحدی نمودند. امریکا هم خود را وحدت داد، و آن یك یا دو ولایت نبود، نه، بلکه پنجاه و دو ولایت بود، قاره ای کاملی که دولت و رئیس دولت واحدی ممثل آن است باید که چنین قدرتی را برایش ببخشد. چیز دیگر و بسیار مهم و آن را رسول (ص) صد ها سال قبل نمودند طوریکه می دانید و آن دادن ویزه برای مردم خارج امریکا بود تا بتوانند در امریکا زندگی کنند و حقوق یك تبعه ای امریکائی را داشته باشند، و به مرور زمان در مجتمع امریکائی منحل می شوند، بکلی امریکائی می شوند و از امریکا دفاع می کنند مثل اینکه مملکت شان باشد.

وقتیکه به تاریخ مراجعه کنید در می یابید که اصلاً امریکائی ها یا از آلمان آمده اند یا از انگلستان آمده اند یا از ایرلند آمده اند، یا از شرق میانه آمده اند، مسلمانان آمده اند و نصاری آمده اند و یهود آمده اند، طوائف گوناگون. سال ها و سال ها گذشت و در آخر امریکائی شدند و امریکا را مساعدت کردند. برایشان آزادی تَمَلُّك یا مالك بودن را داده اند، و آزادی ازدواج و آزادی داخل شدن در مجلس شوری را داده اند. کافیست که پدر کلان کسی در امریکا تولد شده باشد تا بتواند برای رئاست خود را کاندید کند. همه ای ما دیدیم که در انتخابات گذشته یا قبل از آن یکی از لبنانی ها خود را برای ریاست جمهوری امریکا کاندید نموده بود. این کار را رسول الله (ص) صد ها سال قبل نموده بودند، و لاکن آن را با دل ربائی عظیمی کردند (ص). تمام آن ترکیب و اختلاط و امتزاج شگفت انگیز بین طوائف مختلف را در دولت اسلامی تنها بخاطر امری از امور دنیا نکردند. بلکه

طوریکه رب ایشان سبحانه وتعالی به ایشان و به ما بیآموزاندکه به اضافه ای سعادت دنیا، در آخرت هم حسنات بسیار زیاد و اجر بزرگ و جنت برین را همرایش عطاء خواهد فرمود. در قائم نمودن دولت اسلامی ظلم نیست، در آن نابودکردن و از بین بردن نیست، در آن فساد نیست. در آن تشریع راست و قائم بر شریعت رب العالمین سبحانه و تعالی است. رب ما سبحانه و تعالی با این تشریع برای ما سعادت دنیا و سعادت آخرت را می خواهد. در حالیکه تشریعات دیگر، نوعی از سعادت را در دنیا تحقق می دهد لاکن آن سعادت ناقص و از بین رفتنی است، در آن شکی نیست. و در آن انواع زیادی از تعدی و ظلم و فساد است طوریکه ذکر کردیم. و در آخرت برایش چیزی نیست. و آن مثال بسیار زیاد ممتاز و برگزیده ای اسلام است که برایت می گوید که این شریعت در دنیا هم برایت نعمت است و در آخرت هم.

پس این کفالت مهاجرین بود که با آن بحران مهاجرین در داخل مدینه ای منوره حل شد، بلکه بر عکس از بحران برای دولت اسلامی به قوت تبدیل شد. پس دیدیم که رسول الله (ص) با أوس و خَزرَج چه کردند، و دیدیم که رسول الله (ص) با مهاجرین در عِلاقات شان با انصار چه کردند.

مسلمانان خارج دولت اسلامی، مهاجرین حبشه

ببینیم که رسول الله (ص) با مهاجرین در حبشه چه کردند. در حبشه بیشتر از هشتاد نفر هستند. و ایشان نزد پادشاهی هستند که نزد اش بالای احدی ظلم نمی شود. لاکن مملکت غیر مؤهَله بود برای قائم نمودن دولت اسلامی، یعنی صلاحیت آن را نداشت. و تفصیلات آن را در دروس دوره ای مکی سیرت نبوی ذکر نمودیم. رسول الله (ص) همین که به مدینه آمدند و چیزی از استقرار را احساس نمودند، بعضی مهاجرین را از حبشه استدعاء نمودند (یعنی آنها را خواستند)، و نه همه ای آنها را. بعضی مهاجرین را تا با ایشان در قائم نمودن بنیاد بزرگی که در مدینه ای منوره بناء خواهند نمود مساعدت کنند، دولت اسلامی را. به طاقت های زیادی احتیاج خواهند داشت. ولی همزمان عجله

ای عاطفوی نکردند. و همه ای مهاجرین را برای مساعدت مسلمانان از حبشه نخواستند، تا فرصت بقای بعضی مسلمانان را دور از خطر ضایع نکنند اگر خطر ریشه کن شدن پایگاه مسلمانان در مدینه ای منوره پیدا شود که بسیار زیاد ممکن بود، بخاطریکه قریش سکوت نخواهند کرد، و یهود سکوت نخواهند کرد، و مشرکین أوس و خَزرَج سکوت نخواهند کرد، و قبائل اطراف مدینه سکوت نخواهند کرد، و فارس و روم سکوت نخواهند کرد. پس بخاطر تمام این همه مخاطره های بسیار بزرگ در اطراف امت اسلامی، رسول الله (ص) عددی از مهاجرین را در حبشه باقی گذاشتند تا وقتیکه اوضاع تماماً استقرار بیآبد، و اطمئنان داشته باشند که دولت اسلام ریشه کن نخواهد شد. پس مجموعه ای را در آنجا باقی گذاشتند که آن مجموعه بر نگشتند مگر بعد از صلح حُدَیبیّه. بعد از شش سال کامل در مدینه ای منوره وقتیکه رسول الله (ص) اطمئنان حاصل نمودند به اینکه مدینه ای منوره دولتی شده است که ریشه کن نخواهد شد، در آن وقت تمام مهاجرین موجود در حبشه را خواستند.

مسلمانان قبائل دور دست

مسلمانان در بین قبائل دور از مدینه ای منوره هم بودند. در یمن بودند و در غِفار بودند، و در اسلم بودند و در دیگر جا های مختلف جزیره ای عرب بودند. رسول الله (ص) آنها را در اماکن شان باقی گذاشتند. برایشان گفتند که نزد ما به مدینه ای منوره نه آئید. چرا؟ هر کدام از آنها نقطه ای از نور در جای خود بودند. رسول الله (ص) در دعوت دادن به أوس و خَزرَج در داخل مدینه و آنچه که در طراف آن است مشغول می شوند. لاکن نقاط بسیار دوریست که رسول الله (ص) به آن رسیده نمی توانند. یعنی طُفَیل بن عَمرو دَوسي (رض) در قبیله ای دَوس در یمن است. مسافه بین مدینه و یمن بیشتر از هزار کیلو متر است. پس چطور رسول الله (ص) به آنها برسند؟

پس طُفَیل بن عَمرو دَوسي را گذاشتند که در آنجا کار دعوت را پیش ببرد. و (ضِماد الأزدي دعوت را در أَزْد پیش ببرد. و ابو ذر غِفاری دعوت را در غِفار پیش ببرد. و عَمرو بن عَبسه دعوت را در

اسلم پیش ببرد. اینچنین، همه کس در جای خود. با مرور وقت مسلمانان در این قبائل مختلفه ازدیاد خواهند یافت، پس وقت مناسب که رسید رسول الله (ص) این قبائل را خواهند خواست و قوت مسلمانان در مدینه ای منوره به شدت قوت خواهد یافت. آمدن آنها توجه را به قدرت مدینه ای منوره جلب می کرد و مردم را در ریشه کن ساختن مسلمانان در مدینه ای منوره بسرعت بر می انگیخت. و همزمان فرصت دعوت دادن را در بین قبائل شان از بین می برد. پس ترجیح دادند (ص) تا وضع به نسبت ایشان همانطوزی که بود باقی بماند تا وقتیکه اوضاع اسقرار بیآبد، و براستی آنها را هم بعد از صلح حُدَیبیّه خواستند.

مستضعفان در مکه

طائفه ای آخر طائفه مستضعفین بود در مکه، مسلمانان مستضعف که نتوانستد هجرت کنند، آنها چاره ای نداشتند، رسول الله (ص) به آنها امر نموده بودند تا به قدر توانائی خود را پنهان نگهدارند. سِر خود را باز نکنند و اسلام خود را علنی نکنند تا ریشه کن نشوند تا وقتیکه الله عز و جل امر فرماید. مشکل آنها حل نخواهد شد الا تا بعد از فتح مکه. و در طول هشت سال اول عهد مدینه در مرحله ای سریّت باقی خواهند ماند. پس این بود پیش آمد رسول الله (ص) با طوائف مختلفی از مجتمع مسلمانان، و طوریکه دیدید پیش آمد ایشان در منتهای حکمت بود و با اختلاف ظرفی که یك مسلمان در آن زیست داشت تغییر می کرد. این مجموعه ای اول بود، مجموعه ای مسلمانان.

[١] البخاري: كتاب فضائل الصحابة، باب إخاء النبي صلى الله عليه وسلم بين المهاجرين والأنصار (٣٥٦٩)

[٢] البخاري: كتاب فضائل الصحابة، باب إخاء النبي صلى الله عليه وسلم بين المهاجرين والأنصار (٣٥٦٩)

السابق نفسه، الصفحة نفسها [٣]

البخاري: كتاب الصوم، باب من أقسم على أخيه ليفطر في التطوع ولم ير عليه قضاء إذا كان أوفق [٤]
(له (١٨٦٩)، والترمذي (2413

رواه الترمذي (٢٤١٣). وقال الشيخ الألباني: صحيح [٥]

البخاري: كتاب الصوم، باب من أقسم على أخيه ليفطر في التطوع ولم ير عليه قضاء إذا كان أوفق [٦]
.(له (١٨٦٧)، والترمذي (٢٤١٣)

البخاري: كتاب الإيمان، باب من الإيمان أن يحب لأخيه ما يحب لنفسه (١٣). مسلم: كتاب [٧]
.(الإيمان، باب الدليل على أن من خصال الإيمان أن يحب لأخيه المسلم ما يحب لنفسه من الخير (٤٥

مسلم: كتاب الإيمان، باب بيان أنه لا يدخل الجنة إلا المؤمنون وأن محبة المؤمنين من الإيمان وأن [٨]
إفشاء السلام سبب لحصولها (٥٤)، وأبو داود (٥١٩٣)، والترمذي (٢٦٨٨)، وابن ماجه (٦٨)، وأحمد (١٠١٨٠).

تعامل رسول الله (ص) با مشركين داخل و خارج مدينه

مجموعه ديگرى مى آيد، و بسيار خطير كه رسول الله (ص) با آنها هم در اول دوره اى بناى دولت اسلام تعامل نمودند. و تعامل با اين طائفه تا كمى قبل از وفات رسول الله (ص) ادامه يافت. و آن مجموعه اى مشركين است. و طوريكه قبل از اين گفتيم، مشركان از طوائف گوناگون بودند. در آنجا مشركان از اهل مدينه بودند، أوس و خَزرَج. و در حقيقت اين دو قبيله براى رسول الله (ص) در غايت اهميت بودند. ستراطيجى كار كردن با مشركين در داخل دولت در حالت بيطرفى رساندن

دعوت بود. و الجِوار بِالَتي هِيَ أَحسن (یعنی همسایگی به بهترین وجه آن)، اجتناب نمودن از برخورد بقدر توانائی بلکه تعاون کردن در قضایای مشترك.

بیآئید ببینیم که اصلاً موقف مشرکین مدینه با رسول الله (ص) به چه شکل بود. و رسول الله (ص) با هر یك از آنها چگونه تعامل نمودند. وقتیکه رسول الله (ص) به مدینه ای منوره داخل شدند، بعضی مشرکین تصیمم خارج شدن را از آن گرفتند. آنها تعداد کمی بودند. از ایشان أبو عامِر الفاسق بود که معروف به ابو عامر راهب بود. آن مرد همین که رسول الله (ص) به مدینه داخل شدند تصمیم گرفت که از آن خارج شود. بین او و بین رسول الله (ص) محاوره ای شد که واضح ساخت که در داخل اش چه بود. و تصمیم گرفت که از مدینه خارج شود. اسم آن مرد أبو عامر عبد عمرو بن صَيْفِيّ الأوسيّ بود، و او پدر صحابي جليل (حنظلة بن أبي عامر) غَسِيلُ الملائكة بود که در أُحُد شهید شد که ملائکه او را غسل دادند. آن مرد ادعا می کرد که راهب بود و بر دین حنیفیت بود. (و لبس المسوح) یعنی راهب شده بود و آن علم را در ایام جاهلیت ادعا کرده بود. وقتیکه رسول الله (ص) به مدینه ای منوره رفتند، رسول الله (ص) هم به حنیفیت دعوت می دادند. پس وقتیکه آنجا رفتند ابو عامر راهب نزد ایشان آمد، و با ایشان محاوره را شروع کرد. ابو عامر گفت: ما هذا الدين الذي جئت به؟ قال (ص) : "جِئْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ دِينِ إِبْرَاهِيمَ". قال الراهب: فأنا عليها. فقال (ص) : "إِنَّكَ لَسْتَ عَلَيْهَا". این چه دینی است که آن را آورده ای؟ گفتند (ص): حنیفیت را آورده ام، دین ابراهیم را. راهب گفت: من بر آن ام. پس گفتند (ص) تو بر آن نیستی. یعنی در دیانتی که تو حالا بر آن هستی تحریف بسیار بزرگی وجود دارد. پس ابو عامر گفت: بلى عليها، إنك أدخلت يا محمد في الحنيفية ما ليس منها. نه، تو او محمد در حنیفیت چیزی را داخل کرده ای که از آن نیست. پس رسول الله (ص) با اعصاب آرام گفتند: مَا فَعَلْتُ، وَلَكِنِّي جِئْتُ بِهَا بَيْضَاءَ نَقِيَّةً". نکرده ام، و لاکن آن را سفید و خالص آورده ام. راهب گفت: الكاذب أماته الله طريدًا وحيدًا غريبًا. یعنی الله دروغگوی را طرد شده و

بیکس و بیگانه بکشد. طبعاً تعرض به رسول الله (ص) می کند. یعنی رسول الله (ص) را به دروغ متهم می کند. و اینکه الله عز و جل ایشان را بطور طرد شده، بیکس و بیگانه خواهد کشت. پس گفتند (ص): أَجَلْ، مَنْ كَذَبَ فَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ ذَلِكَ". بلی، هر کسی دروغ بگوید الله تعالی آن کار را به حق اش بکند. یعنی براستی الله دروغگوی را طرد شده و بیکس و بیگانه بکشد. پس ابو عامر راهب همینطور شد، سبحان الله. بعد از این محاوره، تعامل انصار را با رسول الله (ص) بحیث زعیم مدینه ای منوره دید و نتوانست دیگر در مدینه ای منوره بنشیند و از آن خارج شد، و در مکه ای مکرمه زندگی می کرد و رسول الله (ص) او را به عوض ابو عامر راهب به ابو عامر فاسق مسماء نمودند. این ابو عامر فاسق در مکه ای مکرمه برای هشت سال زندگی کرد. تا وقتیکه در سال هشتم هجرت فتح اسلامی به مکه ای مکرمه آمد. پس از مکه فرار کرد و به طائف رفت. و سبحان الله کمی بعد از آن طائف اسلام آورد، در سال نهم بعد از هجرت، پس از طائف فرار کرد و در شام زندگی کرد، و در آنجا طرید و وحید و بیگانه مرد.

سبحان الله! او و امثال آنها ده نفر یا چیز بیشتر از آن بودند که مدینه ای منوره را ترك کردند و به جا های دیگر رفتند. لاکن مجموعه ای بزرگ مشرکین از أوس و خَزرَج چه کردند؟ این مجموعه بر شرك خود باقی ماندند و در داخل مدینه ای منوره زندگی کردند. و در رأس آنها مردی بود بنام عبدالله بن أُبَی بن سلول. طبعاً مشهور است. او بعداً زعیم منافقین شد. آن مرد زعیم خزرج بود. و در داخل مدینه ای منوره برایش نزد هر دو قبیله ای أوس و خزرج مکانت بزرگی بود. و او یگانه کسی بود که أوس و خزرج دورش جمع شده بودند تا منصب ملك یعنی (حاکم) مدینه را برایش بدهند. و آن قبل از قدوم رسول الله (ص) بود. و طوریکه می گویند برایش مُهره می بافتند، یعنی او را برای حکومت مدینه ای منوره تاج می پوشاندند. اولین اجتماع مدینه ای منوره دور مرد واحدی قبل از رسول الله (ص) بود. و ناگهان سبحان الله واقعات تغییر کرد. و امر رسول الله (ص) ظاهر شد. و شش نفر از

خزرج از قبیله ای خود او به ایشان ایمان آوردند. بعداً دوازده نفر در بیعت عقبه ای اول، بعداً هفتاد و سه نفر در بیعت عقبه ای دوم. تمام این همه را عبدالله بن أُبَي بن سَلول نمی دانست. عبدالله بن أُبَي بن سَلول در سالیکه انصار در بیعت عقبه ای دوم بیعت نمودند رئیس وفد یعنی نمایندگان مدینه در حج بود، و آن سال سیزدهم بعثت نبوی بود. و در آن وقت مشرك بود. نمایندگان مدینه سه صد نفر بودند که در بین شان هفتاد و پنج نفر شان مسلمان بودند و دو صد و پانزده مشرك. و چون او زعیم وفد بود فکر می کرد از همه چیز وفد خبر دارد. و وقتیکه بعض اهل قریش بالایش در اسلام آوردن بعض مردم وفد شك کردند، آن را بشدت نفی کرد و گفت: اگر این کار می شد قوم ام با من مشوره می کردند، او بزرگ قوم است. و بعداً سبحان الله چند ماه بعد از بیعت عقبه ای دوم، یعنی بیعت العقبه ای دوم در ذي الحجة ای سال سیزدهم بعثت بود، در ربیع الأول سال چهاردهم بعثت، یعنی بعد از سه ماه یا کمی بیشتر از آن، به مدینه ای منوره هجرت نمودند (ص) و منصب زعیم و رئیس مدینه ای منوره برایشان داده شد. پس سبحان الله آنچه را که عبدالله بن أُبَي بن سَلول تسلیم میشد رسول الله (ص) تسلیم شدند. پس در قلب اش شدید ترین حقد و کینه برای رسول الله (ص) به تحرك آمد.

و طبعاً میخواهم موقف عبدالله بن أُبَي بن سَلول را تخیل کنید. کسی که خلاص در تاریخ مدینه برای اولین بار حکمران مدینه می شد. کسی که زعیم و رئیس و شریف قوم خود بود، و ناگهان امارت از دست آن گرفته می شود و به کسی داده می شود که اصلاً از أوس و خزرج نیست، آن در عُرف عرب در وقت اش ناممکن بود. نا ممکن بود که مردی از قبیله ای دیگری رئاست قبیله ای دیگری را بدست بگیرد و مردم بدور اش جمع شوند. امر بسیار عجیب و غریبی بود نزد عرب. پس عبدالله بن أُبَي بن سَلول این موضوع را بکلی رد کرد. برای اینکه ایشان را قبول کند، لازم حقیقتاً مؤمنی باشد صادق الإيمان. لازم است مانند انصار باشد که کمی قبل آنها را دیدیم. لاکن انسانی که ضعف ایمان

داشته باشد یا اصلاً ایمان نداشته باشد نا ممکن است آن را قبول کند. لاکن دریافت که اکثر اطرافیانش (ص) را تأیید می کنند، حتی مشرکانی که در دین رسول الله (ص) داخل نشده بودند اکثر شان در بیطرفی ایستاد شده بودند. پس کسی نماند که او را بر ضد رسول (ص) نصر بدهد. پس حیران ماند که چه کند. پس براستی در حالتی از حِقد و کینه و حسادت برای رسول الله (ص) بود که احدی تخیل آن را کرده نمی تواند، پس چه کرد؟ در فکر مراقبت اوضاع شد، داخل شدن به اسلام را رد کرد و در شرك خود باقی ماند و در مدینه ای منوره باقی ماند.

لاکن همزمان در جستجوی فرصت های بود تا بتواند به رسول الله (ص) آزار و اذیتی برساند و دشمنان ایشان را بر ضد ایشان (ص) کمك کند. و رسول الله (ص) بقدر توانائی به خوبی پیش آمد می کردند تا مشرکین یثرب را دعوت کنند طوریکه گفتیم، چون امید زیاد موجود بود که ممکن اسلام را قبول کنند و انصار دعوت اسلامی شوند. پس با مردم پیش آمد خوب می کردند و به قدر استطاعت و بألتي هيَ أحسن آنها را دعوت می کردند.

از آن چیزی است که بخاری آن را روایت می کند که رسول الله (ص) سوار خر شدند و أسامه بن زید رضی الله عنمها را در عقب خود نشستاندند و رفتند تا سعد بن عُباده (رض) را عیادت کنند. سعد بن عُباده (رض) طبعاً از سادات یعنی آقا های خزرج بود. این کلام در روز های اول مدینه ای منوره بود، قبل از بدر و قبل از اسلام آوردن عبدالله بن أُبَي بن سَلول بود. پس از نزدیك مجلسی گذشتند (ص)، توجه کنید، در آن اخلاطی از مسلمانان هم بودند (یعنی بعضی مسلمانان هم همرایشان مخلوط بودند) و مشرکان بت پرست و یهودی ها بودند. توجه کنید که دعوت بالتي هي أحسن بر مخلوط شدن مقتضی می شود. مسلمانان با غیر از خود اختلاط می کنند، و لاکن نه زیر اثر شرك شان و نه إثم و خطا ورزی شان و نه گناه شان میروند.

روى البغويّ عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما أن الرسول قال: "الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَى آذَاهُمْ، أَفْضَلُ مِنَ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لاَ يُخَالِطُهُمْ وَلاَ يَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ"[١].

البَغَويّ از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روایت می کند که رسول (ص) گفتند: مؤمنی که با مردم مخالطه می کند و در آزار و أذیت شان صبر می کند با فضیلت تر است از مؤمنی که با آنها مخالطه نمی کند و بر آزار و اذیت شان صبر نمی کند. ابن مبارك (رح) در تفسیر عُزلت یعنی گوشه نشینی می گوید: کن مع القوم، فإذا خاضوا في ذکر الله فخُضْ معهم، وإذا خاضوا في غير ذلك فاسکتْ"[٢]. با مردم باش، اگر خود را در ذکر الله مشغول ساختند خود را با ایشان مشغول بساز، و اگر خود را در غیر آن مشغول ساختند سکوت اختیار کن. پس در مجلس مسلمانان و مشرکان و بت پرستان و یهودی ها بودند. و رسول الله (ص) از نزد این مجلس می گذشتند، و از مسلمانانی که در این مجلس بودند عبدالله بن رَواحه (رض) بود، و او از خزرج بود، و در بین شان عبدالله ابن أُبَی بن سَلول سید خزرج هم بود. وقتیکه خر رسول الله (ص) از نزد این مردم می گذشت یك اندازه غبار بلند شد یعنی خاك باد شد. پس عبدالله ابن أُبَی بن سَلول صدای خود را بالای رسول الله (ص) بلند کرده گفت:لا تُغَبِّروا علینا. بالای ما غبار نکنید، یعنی بالای ما خاك باد نکنید. و طبعاً آن را به شدت گفت تا واضح بسازد که او بالای رسول الله (ص) قهر است و آن از کلمات اش معلوم می شود. رسول الله (ص) سبحان الله به سخن اش اعتنا نکردند و از سر خر پائین شدند، به آنها سلام دادند، بعداً ایستاد شدند و آنها را به الله عز و جل دعوت دادند و قرأن را برایشان قرائت نمودند، سبحان الله. نه مردی را می گذاشتند و نه قبیله ای را و نه مجموعه ای از مردم را الا اینکه آنها را به دعوت خود معرفت می دادند (ص) و قرأن را برایشان قرائت می کردند. پس عبدالله ابن أُبَی بن سَلول گفت و از غضب در جوش آمده بود.

گفت: أيها المرء (يخاطب رسول الله)، إنه لا أَحسنَ مما تقول إن كان حقًّا، ولكن لا تؤذِنا به في مجالسنا، وارجع إلى رَحلِك، فمن جاءك فاقصص عليه.

او مرد (به رسول الله خطاب می کند) هيچ چيزی بهتر از آنچه که می گوئی نيست اگر راست باشد، يعنی اگر اين سخنانی را که می گوئی حق و صدق باشد، سخنان بسيار زيبا است، لاکن ما را در مجالس ما أذيت نکن، يعنی نميخواهيم در اين وقت کلام ات را بشنويم، برو به خانه ات و برای کسانی که ترا آورده اند قصه کن. پس عبدالله بن رواحه گفت، عبدالله بن رواحه مسلمان است و در مجلس است، و خزرجی است، يعنی سيد قبيله اش عبدالله بن أُبَي بن سَلول است. لاکن اينجا رسول الله (ص) با کلمات اذيت شده اند. پس (رض) برای دفاع رسول الله (ص) ايستاد شد،

گفت: بلی يا رسول الله، فاغشَنا به في مجالسنا، فإنا نحب ذلك. چرا نه يا رسول الله، ما را با آن در مجالس ما (أغشی؟) سر شار بسازيد، يعنی تماماً بر عکس کلام عبدالله بن أُبَي بن سَلول. با وجود اينکه عبدالله بن رواحة جوان خورد سن است و ديگر اش بزرگ قوم است، لاکن اينجا لازم است از رسول الله (ص) دفاع شود، غيرت يك جوان مسلمان. پس ما را با آن در مجالس ما سرشار بسازيد که ما آن را دوست داريم.

پس مسلمانان و مشرکان و يهود به يکديگر دشنام دادند، و جنگ شروع شد. هر گروه به ديگر خود کمك می کرد. مجموعه ای مسلمانان با عبدالله بن رواحة بود. و مجموعه ای مشرکين با عبدالله بن أُبَي بن سلول بود. لاکن لطيف در روايت موقف يهود بود که با وجود اينکه کس به آنها بيحرمتی نکرده بود، يا به آنها چيزی نگفته بود مگر اينکه برای شان فرصت آن ميسر شد تا فتنه اندازی کنند و بين مسلمانان و مشرکين مشکل ايجاد کنند، تا اينکه نزديك بود بين مسلمانان و مشرکين جنگ با شمشير شروع شود. تا وقتيکه نبی (ص) آنها را آرام ساختند. يعنی گفتند آرام شويد مشکلی نيست. مردم را آرام ساختند و رفتند (ص). لاکن موضوع را رها نکردند. نزد سعد بن عُباده (رض) يکی از

زعمای خزرج رفتند و برایش گفتند: آیا دیدی که ابو حُباب چه کرد؟ (مقصد ایشان عبدالله بن أُبَي بن سَلول بود). چنین و چنان گفت. [۳] پس سعد بن عُباده گفت یا رسول الله، او را عفو کنید. قسم به کسی که کتاب را برایتان نازل فرموده است ، در وقتیکه مردم این شهر همه تصمیم گرفته بودند تا او را تاج بپوشانند (یعنی او را بالای قوم ملك یا حکمران تعیین کنند) ، الله حقی را فرستاد که به شما نازل شد. پس وقتیکه الله با حقی که به شما عطاء کرد و آن را از او إبا ورزید، در آن حسادت اش آمده است. و آن چیزی را که دیدید به اینخاطر کرد. پس او را ببخشید.

پس رؤیه اینچنین نزد سعد بن عُباده (رض) واضح بود. میدانست که در وجود عبدالله بن أُبَي بن سَلول چه است. از رسول الله (ص) طلب نمود تا او را عفو کنند چون آنها هنوز هم در مراحل اول مدینه ای منوره هستند، و هنوز از کلمات قرأن کریم زیاد نشنیده اند. وقت زیاد را همرایتان نگذشتانده اند، پس عفو کنید شاید الله عز و جل بعد از آن قلب هایشان را بر اسلام بگشاید. پس رسول الله (ص) آنها را بخشیدند. مشاهده کنید که رسول (ص) بقدر توانائی کوشش می کردند که دعوت را به بالتي هيَ أحسن برای مشرکین یثرب، مشرکین أوس و خزرج برسانند. و تا قدر توانائی از نا ساز گاری اجتناب می ورزیدند. اکثر مشرکین در یثرب مانند عبدالله بن أُبَي بن سَلول نبودند. بر عکس بیطرفانه ایستاد شدند. و صحابه با آنها دعوت را به وجه احسن انجام دادند و خود را به قلب هایشان رساندند. و مثال آن عَمرو بن جَموح و غیر از او از صحابه بودند، رضي الله عنهم أجمعين. پس این بود موقف رسول الله (ص) در مقابل مشرکین مدینه ای منوره، مشرکین أوس و خزرج.

مشرکان در قبائل بزرگ خارج مدینه ای منوره

اما به نسبت مشرکان عرب، رسول الله (ص) بقدر استطاعت بعض کسانی را میفرستادند تا آنها را به اسلام دعوت بدهند. و افراد قبیله ای خود شان را انتخاب میکردند، یعنی از قبائیلی که در اطراف مدینه ای منوره بودند و قبیله های مهم بودند، قبیله ای غِفار بود. رسول الله (ص) ابو ذر غِفاری

(رض) را فرستادند و او نصف اهل اش را آورد. و رسول الله (ص) برایشان دعا کردند و گفتند "غِفار غَفَرَ اللهُ لها" غِفار را الله مغفرت کند. و آنها را دعوت دادند لاکن بدون اینکه به داخل مدینه ای منوره داخل شوند. و آنها در دیار خود بودند و کسی را نزد شان فرستادند تا به آنها تعلیم بدهد و آنها را به الله عز و جل دعوت نماید.

و همزمان قدرت مسلمانان را برایشان ابراز نمودند تا آنها فکر نکنند که مهاجرین در حال ضعف یا قلت به مدینه ای منوره هجرت کرده اند، و اعراب برای طمعی بالای مدینه ای منوره حمله نکنند. پس قدرت را برایشان ظاهر نمودند طوریکه برای ما در طرح های سیرت نبوی ظاهر خواهد شد وقتیکه سریه ها را به اطراف مدینه ای منوره خواهند فرستاد. مشرکینی که در قبائل بزرگ در اطراف مدینه ای منوره بودند، رسول الله (ص) کوشش نمودند که با بعض ایشان معاهدات عقد نمایند. طوریکه با قبیله ای جُهَیْنة عقد نمودند. قبیله ای جُهَیْنة قبیله ای بزرگی بود در غرب مدینه ای منوره. و توجه کنید که آن عهد در منتهای اهمیت بود، بخاطریکه غرب مدینه ای منوره راه قافله های قریش رونده از مکه به شام بود. پس اگر (ص) آن جانب را بر أمن نمایند، و با قبیله ای جُهَیْنة معاهدات عقد نمایند لشکر های اسلامی بعد از آن می توانند در امن در غرب مدینه تحرك کنند و خود را به قافله های قریش برسانند طوریکه بعداً بیان آن خواهد آمد. پس سیاست شان با قبائل بزرگ اطراف مدینه ای منوره بقدر توانائی کوشش عقد نمودن معاهدات و احتلاف یا هم پیمانی ها بود.

باقی ماند مشکل بسیار بزرگی، و آن مشکل مشرکین قریش است. بعضی مردم طوریکه در درس گذشته ذکر نمودیم فکر می کردند که رسول الله (ص) پنجصد کیلو متر را دور از مکه ای مکرمه سفر نمودند، خلاص مکه استراحت کرد. و اینکه خلاص مکه دیگر در داخل اش از مسلمانان مشکلی ندارد، و اوضاع آرام خواهد شد و مسلمانان را دیگر از آن جای دور از مکه ای مکرمه طلب نخواهند کرد. و لاکن آن صحیح نیست. رب ما سبحانه و تعالی می فرماید: ولاَ یَزَالُونَ یُقَاتِلُونَکُمْ حَتَّى

يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا} و همیشه باشند که جنگ می کنند با شما تا آنکه باز گردانند شما را از دین شما اگر توانند. [البقرة: ۲۱۷] باید مشرکین در مکه بقدر توانائی برای جنگ مدینه ای منوره و برای اخراج کردن مسلمانان از آنجا، و برای هم پیمانی با دشمنان مسلمانان اینجا و آنجا سعی نمایند تا ایشان را تماماً از بین ببرند. و براستی همین هم اتفاق افتاد و به طرق مختلفی طوریکه خواهیم دید.

تمام این کلام برای ما حقیقت بسیار زیاد مهمی را ثابت می کند که جنگ انتخاب نیست. باید معرکه اتفاق بیأفتد حتی اگر مسلمانان از آن اجتناب هم کنند. سنت تدافُع یعنی دفع نمودن است که الله سبحانه و تعالی آن را در خلق خود و در زمین خود شرع نموده است و تا به روز قیامت. نبرد اهل حق و اهل باطل. حتی اگر مسلمانان نخواهند اهل باطل بالایشان دور می زنند تا لقاء بین حق و باطل طوری اتمام یابد که رب العالمین سبحانه و تعالی آن را میخواهد.

مشرکین چه کردند؟ چطور طرح درست نمودند؟ چطور آمادگی گرفتند؟ چطور تعاون نمودند؟ چطور بالای مشرکین یثرب در آنجا تاثیر انداختند؟ چطور با بعضی قبائل هم پیمان خود در اطراف مدینه ای منوره معاهدات عقد نمودند؟ چطور مدینه ای منوره را محاصره نمودند؟ این صحبت طول می کشد. و أسألُ الله أن يجمعَ بَينَنا على الخيرِ دائماً، این امر را و غیر از آن از امور را در دیدار آینده تفسیر خواهیم نمود، و نسألُ اللهَ عز و جل أن يُفَقِّهَنا في سُنَنِهِ و أن يَنفَعَنا بِما عَلَّمَنا انه وليُ ذلك و قادرٌ عليه و اسلام عليكم رحمة الله و بركاته.